

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به بحث استصحاب، مقدمه ای راجع به موضوعات مرکبه، مرحوم نائینی بکار بردند در مسئله مجهول التاريخ، به مناسبت مجهول التاريخ که همان اصالة تاخر الحادث بود که اصحاب ما به تفصیل زیادی وارد شدند، مرحوم نائینی وارد مقدمه ای شدند باز از مقدمه خارج شدند به یک تفریعی، مقدمه اش این بود که اگر جایی موضوع مرکب باشد از یک جوهر و عرضی که اختصاص به او دارد به مجرد احراز این دو جزء کافی نیست برای ترتب اثر، باید آن اتصاف هم اثبات بشود، به مجرد این که بگوئیم در این جا کری هست و در این جا آبی هست مثلاً کر را به تعبد، آب را به وجدان، این کافی نیست، آنی که می خواهد کریت آب است، اتصاف آب به کریت است، این مطلبی بود که مرحوم نائینی در این جا آوردند و با استصحاب کریت مثلاً سابقاً در این اتاق کر بود الان هم کر است، آب را هم که من می بینم، با احراز مائیت به وجدان و احراز کریت به استصحاب نمی شود اثبات کرد این آب کر است، آنی که استصحاب می خواهد باید همین کریت آب، سابقاً این آب کر بود حالا هم کر است، این درست اما الان آبی در این اتاق هست من می بینم، سابقاً هم کری در این اتاق بود، استصحاب بقای کریت بکنم این کافی نیست برای این که حکم بکنم این آب کر است، چون اتصاف می خواهد، بله اگر دلیل این بود که مثلاً اگر آب اتاق باشد و زید هم باشد چون آب و زید ربطی به همدیگر ندارد، آب را که به وجدان می بینم زید هم تا نیم ساعت قبل در اتاق بود. با استصحاب بقای زید و احراز آب بالوجدان می توانم اثر را بار بکنم، عرض کردیم مرحوم نائینی موضوعات مرکبه را به پنج قسم تقسیم کردند، در چهار قسمش ضم اصل و به اصطلاح وجدان مشکل ندارد، احراز یکی به اصل و یکی به وجدان، فقط در یک قسمش مشکل دارد که احراز آن عنوان کافی نیست، اتصاف می خواهد، احراز عنوان کر و احراز عنوان آب این کافی نیست، باید اتصاف این آب به کریت احراز بشود. به این مناسبت می گویم بحث سر این بود، به این مناسبت ایشان یک تلنگری به قول معروف به بحث عدم زدند، همچنان که اتصاف وجود درست است اتصاف

به عدم هم هست، مثلاً زن قرشی نباشد، غیر قرشی، عنوان اتصاف به غیر قرشی، آن وقت اگر اتصاف غیر قرشی اگر شک کردیم مثلاً بگوییم این خانم که به وجدان هست، نمی دانیم قرشی پیدا شده یا نه، اصل عدم قرشیت است، به نحو عدم محمولی، این می گوید کافی نیست، اصل عدم قرشیت کافی نیست، باید احراز بکنیم هذه المرأة لیست قرشیة، این را باید اثبات بکنیم، اثبات عنوان هذه المرأة لیست، همچنان که آن جا احراز می کردیم هذا الماء کر، عدم هم همین طور است، فرق نمی کند، عدم با وجود یکی است، در وجود هم اتصاف شرط است، در عدم هم اتصاف، این زیر بنا می شود برای استصحاب عدم ازلی، این روشن شدن شا الله؟ مخالفی که آقایان دارند مثل مرحوم آقاضیا، مخالفتشان این است که در وجود حرف شما را قبول داریم، در عدم قبول نداریم، در عدم دیگه اتصاف نمی خواهد، این اولاً مطلب را تصور بفرمایید، من یک توضیحاتی هم می خوانم تصور مطلب روشن بشود که اگر خواستید در منزل فکر بکنید مجال فکر معلوم بشود که به قول معروف سر بی صاحب تراشیده نشود. معلوم بشود محور بحث در کجاست.

مرحوم آقاضیا می گوید نه در باب عدم فرق می کند در باب عدم با باب وجود، در باب وجود اتصاف را باید اثبات بکنید، در باب عدم نه، همین که بگوییم قرشی نیست کافی است، نمی خواهد اتصاف غیر قرشی.

پرسش: مبهم ۴:۵۰

آیت الله مددی: آهان، یک اشکال هم این است که اصلاً امر عدمی قابل چون عدم عدم است دیگه، قابل نیست که اتصاف پیدا بکند، عدم حتی عدم مضاف به قول آقایان که می گویند له حظ من وجود، آن هم یک امر ذهنی است و إلا واقعا عدم عدم است، نمی شود که اتصاف، این راجع به اصل مطلب و اما توضیحاتی که مرحوم آقاضیا فرمودند دیروز عرض کردیم که عبارت ایشان خوانده بشود، البته این بحث واضح است دیگه، از بحث معلوم التاریخ و مجهول التاریخ و اصالة تاخر الحادث کلاً خارج شدیم یعنی همیشه بحث را، ممکن است شما بگویید اصلاً این بحث را کلاً حذف بکنند، اصلاً از بحث این تنبیه خارج شدیم و این مناسب با آن تنبیهی که در بحث عام و خاص هم هست بحث استصحاب عدم ازلی.

ایشان مرحوم آقاضیا عبارت ایشان یک مقدار از دیروز هم می خوانیم، مرحوم آقاضیا قدس الله نفسه می فرمایند بحث وجود را که مرحوم نائینی فرمودند قبول داریم، این بحث وجود که ایشان فرمودند این بحثی است که قابل قبول است.

می فرمایند لا اشکال فی أن تقید موصوف بوصف

این تقید یقتضی توصیفه به، عرض کردم ظاهرا اتصافه به، الذی هو عبارة اخرى هم قیامه بموصوفه

این قیام را غالبا اتصاف می گویند، این درست است، لا اشکال.

و لا اشکال ایضا فی أن هذا القيام الماخوذ فی عالم ثبوتہ خارجا منوطٌ بوجود موضوعه خارجا

این باید در خارج باشد یعنی در خارج آبی که کراست یعنی اگر در خارج آب و کر بود کافی نیست، آبِ کر، در خارج هست.

و اما این در مقام اول که مقام اتصاف و وجود است.

و اما فی مقام سلبه عنه

سلب این وصف از موضوع

لا یحتاج إلى وجود موضوعه خارجا

این در خارج دیگه نمی خواهد مثلا زنی پیدا بشود و غیر قرشیت مثلا بر آن صدق بکند، این را نمی خواهد.

بل یکفی فیہ سلبه عن الموصوف بالسلب المحصل بلکه سلب محصل هم کافی است یعنی معدوله نیست.

این بحث معدوله و محصله را من الان این جا اشاره می کنم در خلال بحث ان شا الله روشن تر می شود. در منطق قضایا را که معدوله

و محصله گرفتند این اصلش چون در عبارت در منطق در لغت یونانی یا رومی بود چون در آن لغت یک لفظی هم برای نسبت بود،

یعنی یک لفظ به قول امروزی ما نهاد گزاره بود و یک لفظی هم برای نسبت، تصادفا لفظ نسبت هم وسط می آوردند کما این که

الان در لغت انگلیسی وسط می آورند مثلا **this is, is** را وسط می آورند.

در زبان فارسی لفظی که برای رابط بود آخر می آوردند، زید دانا است مثلاً، این لفظی که در رابط بود که «است» بود در آخر می آوردند و لذا اسم آن را هم گذاشتند رابطه، واسطه، وسط، چون خود لفظ در مقام تلفظ هم در قضیه ملفوظه لفظی که دال بر نسبت بود وسط بود.

آن وقت این خصلت در لغت یونانی و در لغت فارسی هم هست، گاهی حرف سلب بر طرفین می آید یعنی بر نهاد یا گزاره یا موضوع و محمول می آید، اگر بر نسبت می آمد به این محصله می گفتند، سالبه محصله، مثلاً زید دانا نیست، این را سالبه محصله می گفتند اما اگر بنا بود لفظ سلب بر طرفین بیاید که این در عربی، در آن لغات بود، در فارسی هم هست. زید نادان است، کلمه نفی بر سر محمول آمده یا مثلاً فرض کنید ناپرهیزگار، غیر پرهیزگار یا مثلاً گناهکار بود، کسی که متقی نیست غیر متقی است ناپیوست، بر سر هر دو در می آید، هم موضوع در می آید و هم محمول، اصطلاحاً این ها را معدوله می گفتند، اصطلاح خودشان معدوله قضایایی بود که حرف سلب یا بر موضوع بود یا بر محمول بود یا بر هر دو بود و قضایای محصله آن جایی بود که ادات سلب بر خصوص نسبت باشد.

آن وقت این در زبان عربی مشکل درست کرد، اولاً در خود زبان عربی لفظی که به عنوان رابط باشد می گفتند زید قائمٌ لذا در این تهذیب تفتازانی دارد و استعیر لها، نگاه بکنید حتی خود قدماتی منطقین وجوه مختلفی برای این که رابط چیست، هیئت چیست و الی آخر، حالا دیگه از این کتب قدیم شرح مطالع را نگاه بکنید اقوال را بیشتر آورده، علی ای حال این بحث در آن جا مطرح شد که این رابط چیست

آن وقت بعد از رابط باز مشکل دیگری پیدا شد که معدوله را چکار بکنند لذا بحثشان به این شد که حرف سلب را اگر بر هوای که استعاره گرفتند به عنوان رابط، آن می شود محصله و إلا می شود معدوله، این مثال معروف زیدٌ لیس بقائم، این را می گفتند مثل مرحوم نائینی هم در آن رساله لباس مشکوک دارند، اگر این طور بگوییم زیدٌ هو لیس بقائم، این معدوله می شود چون هو حرف نسبت است، لیس بقائم را نسبت داد اما اگر گفتیم زیدٌ لیس هو بقائم، لیس هو بقائم این جا به اصطلاح محصله می گویند، سالبه

محصله می شود یعنی لیس بر سر حرف ربط در آمده، نسبت در آمده، اگر هو بر سر او در بیاید یعنی هو قبلش باشد لیس بقائم را

نسبت به زید بدهد، اگر لیس بقائم را نسبت بدهد می شود معدوله

پرسش: سلب الحمل و حمل السلب

آیت الله مددی: حالا سلب الحمل و حمل السلب غیر از این است اما این معدوله و محصله مرادشان این است.

و عرض کردیم این مطلب در زبان عربی خب با مشکلاتی در آن زمان، بعد ها در لغت عربی برای قصه ی معدوله لفظ آوردند، گفته

شده، چون حالا نمی خواهم وارد بحث های تاریخی و جامعه شناسی بشویم، گفته شده این برای تاثیری بوده که لغت عربی جدید به

لغت های اروپایی پیدا کرده، بعد از ترجمه لغات اروپایی یک عده از اصطلاحات که در لغات اروپایی حتی اصطلاحاتی مثل ضرب

المثل یا به قول امروزی ها متلک یا مثال های عرفی که الان نمی خواهم وارد این بحث بشوم. نوشته شده در کتاب هایی که اخیرا به

نام فقه اللغة چاپ شده این ها را دارند، فصلی راجع به این قسمت تاثیر این لغات دارند، این ها دیگه این بحث هو لیس بقائم، لیس هو

قائم را کنار گذاشتند، این ها آمدند حرف لام را سر خود اسم، زید لا قائم، دیگه لیس هو، اگر گفتند زید لا قائم این می شود معدوله،

اگر گفتند زید لیس بقائم می شود محصله، دیگه این بحث هایی که الان در متعارف ما بود که مرحوم آقاضیا مال آن زمان است، این

بحث های متعارف برای شناخت بین معدوله و محصله الان در زبان عربی مثلا القومیة، قومیة یعنی ملیت گرایی، یا ناسیونالیسم اما

اگر بنا بشود مثلا غیر ناسیونالیسم یعنی حالت ملیت و ملی گرایی نباشد چنان چه در لغت انگلیسی لفظ **inter** آوردند،

internationalism یعنی غیر قومی، الان در لغت عربی می گویند لا قومیة، لا قومیة یعنی انترناسیونالیسم، دیگه لفظ را همچنان

که در لغت انگلیسی یک **inter** اضافه کردند به معنای منفی شد در لغت عربی هم این کار شد و این را یک کلمه گرفتند لذا الف

لام سرش در می آید، الا قومیة، مثلا الف لام را می نویسند، الا قائم، الا انسان که الان متعارف است، این در زبان مصطلح قدیم

نبود، الان هم این الان در لغت جدیدی که عرب استعمال می کند تا حدی این مشکل حل شده اما در زبان فارسی و زبان لاتینی که

اصل این ها بوده این مشکل کلا به راحتی، اصلش یونانی بوده، در زبان یونانی این مشکل کلا حل شده بود، حتی بهتر از زبان فارسی

چون در زبان فارسی باز اداتی که برای رابط بود در آخر جمله می آمد، در این زبان های اروپایی که الان هست هم انگلیسی و هم اصلش یونانی، حرف رابط هم واقعا رابط بود، در وسط بود، مرادف کلمه **is** که الان در لغت انگلیسی در وسط هم قرار می گیرد، است فارسی در آخر قرار می گیرد اما **is** در وسط قرار می گیرد.

علی ای حال کیف ما کان این مرادشان از محصله و معدوله، آن وقت این ها بحث، این قسمت هایی که مال ادبیات و منطق و این قسمت ها بود، یک بخش دیگر بحث این بود که این ها را به فقه کشاندند، فرق این دو تا را در فقه در رساله لباس مشکوک دارد مخصوصا آن زمان ها بیشتر مثال ها زید لیس بقاءم، هو لیس بقاءم، لیس هو بقاءم، بین این دو تا فرق می گذاشتند، یکی را محصله می گرفتند و یکی را معدوله می گرفتند، هو لیس بقاءم را معدوله می گرفتند. یکی از آقایان نقل می کند که درس آقای بروجردی بودیم، تعبیر ایشان است که می فرمودند با اتعاب نفسی سعی می کردند فرق این دو تا را بگویند چون مرحوم نائینی در رساله لباس مشکوک، نظرشان به کلام نائینی بود. بعد خودشان بعد از این که حالا گفتند، به حالت شوخی فرمودند که این مطالب را یاد بگیرید چون آقایان با این مطالب اعلم شدند، یعنی فقه شیعه فعلا با این هو لیس بقاءم و لیس هو بقاءم، با این حرف ها اعلم شدند، خب این یک مشکل تعبیری هم بود ادبیات، عرض کردیم این خودش یک مشکلی بود که هو لیس بقاءم، و انصافا هم خیلی حرف ها پا در هواست، انصافا، به هر حال این در کجا؟ این در جایی که جمله یعنی هیئت ترکیبی تام است، همین مطلب در هیئت ترکیبی ناقص هم هست، این مطلب در هیئت ترکیبی ناقص هم هست یعنی در توصیف که الان محل کلام ماست چون توصیف را عرض کردیم هیئت ترکیبی ناقص است، چون اصولا یک اصطلاحی را نحوی ها دارند الاوصاف قبل العلم بها اخبار کما أن الاخبار بعد العلم بها اوصاف، یک اصطلاحی دارند، فقط اخبار هیئت ترکیبی تام اند، اوصاف هیئت ترکیبی ناقص اند.

آن وقت اگر گفت اکرم العلماء غیر الفساق، این نکته این است، این مراد مرحوم آقازیا از سلب محصل این است یعنی این عبارت اکرم العلماء غیر الفساق، حالا همان به اصطلاح قدیم همان لا، همان اصطلاح عربی، به فارسی که بعد بکار می برند. مرحوم آقازیا می گوید معنای این عبارت.

.....
من تحلیل خیلی روشن کردم و مقدماتش هم گفتم که کاملاً بتوانید فکر بکنید.

آقاضیا می گوید معنای این عبارت این است اکرام کن عالمی را که فاسق نیست، مرحوم آقای نائینی می گوید اکرام کن عالمی را که لا فاسق است. تامل کنید! اکرم العلماء غیر الفساق، به نظرم الان مطلب دیگه خیلی روشن شد، کاملاً روشن شد، چون این جا یکی از جاهای مشکل هم هست، این البته هیئت ترکیبی این جا که در وصف است ناقص است چون هیئت ترکیبی ناقص در واقع هیئت ترکیبی تام بوده، فاکرم العلماء غیر الفساق، این دیگه الان خیلی راحت می توانید فکر بکنید، معنای این عبارت چیست؟ مرحوم نائینی می گوید معنای این عبارت این است علمائی که لا فاسق هستند اکرام بکن، البته در زبان عربی برای مفاد کان تامه و ناقصه وجود را بکار می برند، در زبان فارسی برای مفاد کان تامه هست بکار می برند، زید هست، کتاب هست، برای مفاد کان ناقصه است بکار می برند، این هم یکی از جاهایی است که لغت فارسی با لغت عربی، البته در مفاد لیس تامه و ناقصه تعبیرش نه مفادش، تعبیر لیس تامه و ناقصه هر دو نیست بکار می برند، در فارسی برای هر دوییش نیست است اما در وجودش فرق می کند

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: احسنت، ایشان می گوید سلب محصله، مرحوم آقای نائینی می گوید معدوله است، این عبارت الان روشن شد؟

پرسش: موارد مشکوک

آیت الله مددی: آهان، موارد مشکوک، اصلاً خودش یک تحلیل است، حالا گفتم آن آقا فرمودند ایشان با اتعاب نفس، ما دیگه بدون اتعاب نفس مطلب را خیلی بدیهی روشنش کردیم

پرسش: مرحوم نائینی معدوله المحمول گرفتند

آیت الله مددی: آهان، معدوله گرفته. این غیر الفساق و لذا باید غیر فاسق متصف به غیر فاسق بشود

او می گوید نه متصف به فاسق نشود، دو تاش فرقی این است، روشن شد؟ من خیلی فکر کردم، این بحث که خیلی سنگین است خیلی واضحش بکنیم پس مرحوم آقاضیا می گوید مفاد این عبارت این است اکرام کن عالمی را که فاسق نیست، این به مفاد سلب

محصل است، محصله سالبه است، مرحوم نائینی می فرماید نه اکرام کن عالمی را که نافاسق است، لافاسق است، لذا این نافاسق یا حالا اگر فرض کنیم کلمه فاسق را به جاش گناهکار بگذاریم، اکرام کن عالمی را که گناهکار نیست، حالا به فارسی واضح تر، اکرام کن عالمی را که بیگناه است.

پرسش: الان مال آقاضیا سالبه شد یا موجه؟

آیت الله مددی: آقاضیا سالبه محصله گرفت

پرسش: سلب المحصله گرفته

آیت الله مددی: به قول شما

آقاضیا می گوید مفاد این عبارت این است اکرام کن عالمی را که گناهکار نیست، گناهکار نیست، مرحوم نائینی می گوید نه اکرام کن عالمی را که بیگناه است، روشن شد؟ فکر می کنم اگر در خانه فکر بکنید برایتان راحت شد. چون استصحاب عدم ازلی که همیشه از مغلفات بود، آن رمزش را برایتان باز کردیم، این اغلاق قصه برداشته شد

پس در حقیقت این در حقیقت این طوری است، مثلاً اکرم العلماء، حالا الان در لغت عربی اللافاسق، اکرم العالم اللافاسق الان عرب ها این طور می گویند، اگر این بشود لا فاسق صفت می شود، اکرم العالم الذی لیس بفاسق، لیس بفاسق به نحو به قول شما حمل سلب است، سلب را نسبت می دهد و حمل می کند. حالا من به عبارت آقاضیا برگردم.

دقت کردید؟ آقاضیا رحمه الله علیه سعی کرده این مطلب را بگوید، حالا من دیگه توضیح خارج را برایتان عرض کردم.

و اما فی مقام سلبه یعنی سلب وصف عنه یعنی عن الموصوف، لا يحتاج إلی وجود موضوع، اشاره به آن قاعده منطقی است که در باب قضایای موجه ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له، بهش قاعده فرعیه می گویند اما عدم شیء عن شیء لا يحتاج إلی وجود مسلوب عنه، این اشاره به آن قاعده است، اشاره به قاعده منطقیه در باب قاعده فرعیه

بل یکفی فیه، دقت بکنید! سلب الموصوف بالسلب المحصل، نیست، فاسق نیست، نه لا فاسق است، اشکال مرحوم.

لأن ما هو تقيض اتصاف الذات بوصفه

چون وقتی شما غیر آوردید تقيضش است، تقيض اتصاف سلب هذا الاتصاف، به نظرم این نسخه من هو نوشته، سلب هنا، با عینک هم زدم نتوانستم،

یکی از حضار: هنا است

هذا باید باشد، من خودم نسخه ام را تصحیح کردم، هنا معنا ندارد.

هو سلب هذا الاتصاف، می گوید اگر شما گفتید العالم الفاسق یعنی اتصاف، العالم غیر الفاسق سلب اتصاف، نه اتصاف به نفی، سلب اتصاف یعنی اتصاف به فسق نباشد، به نظرم خیلی با آن توضیحی که من عرض کردم کاملاً دیگه روشن شد که بحث را کجا ببریم. هو سلب هذا الاتصاف لا الاتصاف بالسلب

این کلمه سلب گرفت خبر نگرفت چون جمله هیئت ترکیبی ناقص است، هیئت ترکیبی تام هم هست، هیئت ترکیبی ناقص هم هست.

پرسش: در منطق مگر نمی گویند که موجبه معدول المحمول در حکم سالبه محصله است

آیت الله مددی: نه نیست، وقتی که بخواهد نسبت بدهند می گویند آن جا موصوف می خواهد. موجود باید باشد

و لذا نقول إن تقيض الموجبة السالبة المحصلة

لذا ما می گوئیم تقيض موجبه، السالبة المحصلة، این سالبه خبرش است، البته بحث کشاندن به موجبه و سالبه این مال هیئت ترکیبی تام است، در هیئت ترکیبی ناقص اتصاف، یک جا را موجبه می گویند و یک جا را اتصاف می گویند، پس اگر جمله بود می گویند موجبه و سالبه، اگر هیئت ترکیبی ناقص بود که وصف بود می گویند اتصاف، و لذا نقول إن تقيض الموجبة السالبة المحصلة لا المعدولة، عرض کردم این ها مخصوصاً در زمان مرحوم آقازیا با آقای نائینی با همین مشکل روبرو بودند، هو لیس بقائم، لیس هو بقائم، فرق این ها اما در زبان فارسی راحت بود، اگر گفتیم دانا بیناست، مرحوم آقازیا می گوید تقيض این مثلاً دانا بینا نیست، تقيضش این است، تقيضش دانا بینا نیست نه این که تقيضش دانا ناییناست، این را به فارسی بگوئیم راحت است، این در عربی با مشکل

در خورد آن هم عربی قدیم، در عربی جدید هم مشکل ندارد، روشن شد؟ در فارسی هم اصلاً مشکل ندارد. مرحوم آقاضیا می گوید اگر شما گفتید دانا بیناست، تقیض این چیست؟ تقیضش این نیست دانا نایینا است، تقیضش دانا بینا نیست، نیست یعنی سالبه محصله نه این که نایینا است، معدوله،

و لذا نقول

البته عرض کردم این بحث هی خارج از خارج می شود. این باز در جمله رفت، اصلاً ما بحثمان در جمله نیست، در هیئت ترکیبی تام نیست

و لذا نقول إن تقيض الموجبة السالبة المحصلة لا المعدولة و لا نغني من السالبة المحصلة إلا القضية المشتملة على نسبة سلبية

مراد ایشان عرض کردم چون در زبان عربی مشکل داشت هی این ها را سنگین گرفتند و گفت اتعاب نفس، به فارسی خیلی روشن است، ایشان می گوید موجه آن جایی است که آن رابط مثبت باشد، سالبه آن جایی است که رابط منفی بشود. نه این که طرفین نسبت منفی و مثبت بشوند. این ها نیست، آنی که منفی و مثبت می شود خود نسبت است؛ دانا بیناست، دانا بینا نیست، اما تقیضش این نیست که دانا نایینا است، یا نادان بینا نیست، نادان بینا است، این نیست، تقیضش دانا بینا نیست.

بعد ایشان علی نسبة سلبية بین الموصوف و وصفه

البته بین الموضوع و المحمول باید می گفت، اگر نسبت آمد چون نسبت مگر بگویم مراد ایشان اتصاف، اتصاف بگوید بین موصوف و وصف است، یا بگوید نسبت ناقصه، اگر موصوف و وصف آمد نسبت می شود ناقص، اگر بین موضوع و محمول آمد نسبت تام می شود، ایشان می گوید چه در نسبت تام و چه در نسبت ناقصه موجه یعنی اگر موجه بود تقیضش محصله است، سالبه محصله نه تقیضش معدوله باشد.

و هو غير نسبة امرٍ سلبی

بینید این نسبة سلبية بین الموصوف و وصفه

البته مراد از موصوف و وصفه باید اضافه بکنیم، نسبة ناقصة، و إلا اگر نسبت تام باشد بین محمول و موضوع است

و هو غیر نسبة امرٍ سلبی إلى الذات

اما این غیر از نسبت یک امر است یعنی مرحوم آقای نائینی چی می گوید؟ می گوید وقتی که می گوید اکرم العالم غیر الفاسق یعنی

اکرام بکن عالمی را که لا فاسق است، این مراد آقاضیا است، غیر نسبة امری سلبی

مراد از امر سلبی لا فاسق است

إلى الذات یعنی عالم

پس در حقیقت به نظرم دیگه روشن روشن شد، اختلاف بین این دو بزرگوار در این جا می شود، مرحوم آقاضیا این نسبت را نسبت

ناقص را در توصیف یک نسبت محصله سالبه می داند، مرحوم آقای نائینی نسبت معدولة موجبه می بیند

پرسش: مبهم ۲۹:۱۶

آیت الله مددی: نه می گوید موجبه چون ناظر به نسبت است، تقیض آن نفی نسبت است نه نفی طرفین. چون موجبه نسبت می دهد

قیام را به زید یا نسبت می دهد عدالت را به زید، اگر بخواهیم نفی بکنیم نفی نسبت باید بکنیم نه نفی خود لا عادل

پرسش: در جمله که نمی خواهیم این کار را بکنیم

آیت الله مددی: در جمله هم این کار را می کنیم. چون در جمله شما با نسبت می آورید.

الان در لغت انگلیسی مثبت که باشد **is** می گویند، بعد منفی **is not** مثلا، **not** را بهش اضافه می کنند، به **is** اضافه می کنند، به

نسبت، در فارسی هم همین طور است.

پرسش: تقیض را امر وجودی یا عدمی بگیریم، نمی شود تضاد بگیریم

آیت الله مددی: این جا تضاد نیست، تقیض بین نسبت و عدم نسبت، وجودی و عدمی است.

و هو غیر نسبة امرٍ سلبی

مراد ایشان بامر سلبی یعنی لا فاسق، یعنی غیر قرشی

مرحوم نائینی می گوید نه باید بگوییم این زن غیر قرشی است، نسبت بهش بدهیم، اتصاف داشته باشد، ایشان می گوید:

و هو غیر نسبة امر سلبی الی الذات

این غیر از نسبت امر سلبی الی الذات است

الذی هو مفاد المعدولة

این الذی در حقیقت نسبت امر سلبی است، باید الی می گفت بهتر بود، این نسبت مفاد معدوله است، لذا ایشان تعبیر به معدوله کرده است، چون اصولا معدوله در اخبار بکار می رود.

پس در باب هیئت ترکیبی تام و هیئت ترکیبی ناقص این بحث هست که اگر نفی آمد در آن جا مرحوم آقاضیا می گوید اگر نفی آمد نفی به نسبت می خورد چون موجه اصلا ناظر به نسبت است، اگر نفی هم آمد می خورد به همان نسبت، می شود محصله، سالبه محصله اما معدولة نسبت موجود است، نسبت نقض نمی شود، یکی از دو طرف یا دو طرف نقض می شوند، نقیض کل واحد من الطرفین است، لذا این نقیض موجه نیست، چون موجه، شان قصه موجه آن نسبت است، چون نقیض کل شیء رفعه یا ارتفاعه به، در این جا اگر شما بخواهید کاری انجام بدهید نسبت را بر می دارید، عدم نسبت، نه عدم احد الطرفین، عدم اتصاف نه اتصاف عدم این، ایشان مرحوم آقاضیا این را می خواهند بگویند پس شما در واقع عدم الاتصاف دارید، اگر گفت غیر الفاسق یعنی اکرام کن عالمی را که فاسق نیست، ببینید این به فارسی خیلی راحت است، ادات سلب را روی هست و نیست برد. نسبت اما اگر بخواهد معدولة باشد اکرام کن عالمی را که لا فاسق است، این حرف مرحوم نائینی است.

پرسش: باید بگوییم حق با آقاضیا است؟

آیت الله مددی: نه به نظر ما با نائینی است، حالا توضیحش را بعد عرض می کنیم.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين